سایه تاریخ(۱۵)

تهیه و تنظیم : کیومرث ساسا کلانتری
پیشکش به شاهرخ نجاری

... از طرف سفارت روس راهنمایی کردند که خودت را به پناه و تبعه روسیه قرار بده تا توسط سفارت امپراطوری کارهای شما تمام اصلاح شود.ارباب جمشید جواب داد : «هزار و سیصد سال متجاوز است که ایران و ملت زرتشتی دچار چپاول و قتل و غارت اجنبی بوده ،تمام بدبختی‌ها را به خود هموار نموده و تحمل کرده‌اند در حالی که از جان مال دست نشسته ولی از آیین و ناموس‌دست برنداشته‌اند.پس اینهمه صدمه و بدبختی که استقامت به خرج داده شد حالا که زمانه رو به ترقی و مملکت مشروطه وطن عزیز می‌خواهد خودداری بکند من به واسطه اعتراض و سیاست دولتین روس و انگلیس و برای پول ، شرف و ناموس چندین هزار ساله خود را به باد فنا بدهم؟ حاشا!!اگر بانک روس و انگلیس در غرض ورزی، هستی مرا از میان ببرند خودم و تجارتخانه را جزو و تبعه خارج قلمداد نخواهم کرد . هر آیینه اگر خراب شوم ، پول مال ملت ایران است و من هم واسطه بودم و به ملت ایران دادم .»

پس از اینکه اولیای سفارت این جواب مایوس کننده را از ارباب جمشید شنیدند اقدام به فشار نموده و بانک‌ها را وادار به جلوگیری کردند(۵)عجیب است که ارباب جمشید با دو ابر قدرت زمانه می‌جنگد و هیچکس به این موضوع توجه ندارد .

از کسی که گوشه خانه‌اش را به مراسم مذهبی زرتشتیان اختصاص می دهد و با هزینه‌خود موبد مهرگان را از یزد به تهران می‌آورد آیا انتظاری به جز این می‌رفت؟

۵-خاطرات اردشیر زارع؛ جلد دوم ؛صفحه ۱۶۵

... ادامه دارد

نوروز پیش تاجیکان

پروفسور رحیم قبادیانی

نوروز پیش تاجیکان چند ویژگی خاصی دارد که بعضی اشاره می شود .

۱- "بی بی شُنبگی " . رحمتی مادرم پیرزنان دیه را دعوت می کرد ،خواهران بزرگم ، معظمه و جمیله هم می‌آمدند. سبوسه می پختند ، حلوایی درست می کردند که نامش را "بی بی مائده " می گفتند . ازهمه این ها ، "تبرکی " به همه ما می دادند.

۲- "مزار درخت " ، در همسایگیمان درخت بزرگ توتی بود(آثارش درحیاط برادران ذوق محمد و نور محمد اکنون هم باقی است) . می گفتند که این مزار شهیدی است ،از گذشتگان خودمان . در خانه از پنبه پاک پیله می بافتند ، به روغن تر می کردند ؛ و آن را "نوکچه"می گفتند ؛ و همگی به درخت مزار می رفتیم ، مزار جای چراغ مانی داشت ؛مادرم نوکچه ها را (آن سه تا بود، یا هشت عدد) روشن می کردند ، و همگی درخت را طواف کنان سه بار دور می زدیم ، "نذر"گویان پولی هم در چراغ گاه می‌گذاشتند .

۳- "خواجه قاضیان". گورستانی است در دامان همان کوه و گذشتگان ما آنجا خوابند ، یکی از روزهای چهار شنبه که به نوروز نزدیک بود یا در ایام نوروز ، برای زیارت می‌رفتیم ، و مادرمان همه ما را می بردند. برای اینجا هم نوکچه آماده می کردند و در مزار می گردانند ، و ما گرد گور بزرگی که تقریبا در میانه گورستان واقع می باشد، سه باری ، طواف کنان ، تاب می خوردیم ، "بورساق"(بورانی - همان نانی که در روغن داغ پخته شود)برای شیخ مزار می آوردند .

۴- "درویشانه". همسایه ها از روی امکانات خود چیزهایی جمع می کردند، مانند : نسک ، ماش ،کدوماست ... و در لب جوی ،در زیر "مزار درخت "دیگ می گذاشتند و خوراکی می پختند که نامش را "درویشانه"یا "آش درویش"می گفتند. آن را همسایه ها ، راهگذران می خوردند. سال های شصتم میلادی که مردم داراتر شدند ،پول جمع می کردند و گاوی یا گوساله ای می خریدند. این کار را با آرزوی باران می‌کردند.

از خاطره های بنده با سال های شصتم و هفتادم میلادی ،یعنی دوران جوانی نگارنده راست می آید . آن زمان ما دانشجوی و دانشپژوه و معلم جوانی در دانشگاه بودیم .

نوروز آن روزگار ، در اندرون بود، در روستا ها بود. در مغز استخوان مردم بود. اما در بیرون نبود، در شهر، در مطبوعات نبود. ایدئولوژی شوروی همه گونه سنت پشن را رد می کرد، "عقب مانده" و "ضررناک"می‌شمرد.

نوروز را دانشگاه به بیرون هم کشید .از بس دانشجویان ، اکثر از دیهات بودند و با نوروز هم آشنایی و دلبستگی داشتند، جشن آن را در دانشگاه بنیاد نهادند.

رقص مردان تاجیک در جشن خیابانی نوروز

رییس وقت دانشگاه ،روانشاد آکادمیسین صالح رجبف مانع نمی شدند، خود را کنار می گرفتند که معنی "امکان برای جوانان " را داشت . تالار مرکزی دانشگاه با گل و سبزه آراسته می شد. تابلوهای خوشنویسی شده از پاره‌های نوروزی منظم و منثور به خط های سریلی تاجیکی و فارسی . روزنامه های دیواری دانشکده ها ...

به خاطر گرامی داشت نوروز ، به دسته رقص و سرود دانشجویان دانشگاه نام "نوروز"داده شده و آن اکنون هم این نام را دارد؛آن در تاجیکستان و بیرون از آن ، از دسته‌های مشهور هنری به شمار می آید. میان دانشکده‌های دانشگاه مسابقه سالانه در آرایش و درونمایه روزنامه های دیواری برقرار بود (و هست). این مسابقه در ایام نوروز جمع بندی می شود و سه جای نخست جایزه و لوح تقدیر می گیرند. هفته نامه دانشگاه ،"به قله های دانش"، شماره ویژه نوروزی خود را منتشر می کرد.

در شب نوروز، شب شعر برپا می شد، در تالار مرکزی دانشگاه ،با اشتراک ادیبان جوان دانشگاه و میهمانان از مطبوعات و اتحادیه نویسندگان .

کوشش بر آن بود که تالار و راهرو ها با سبزه های طبیعی - سبزه هایی که از کوه و صحرا آورده شده اند، آراسته گردند. باری (این در نوروز سال ۱۹۷۴ میلادی بود)، برای سبزه به دره ورزاب رفتیم ، من و چهار پنج دانشجوی دیگر ، دیدیم که بادام کوهی شکفته است؛ شاخه ای را از آن شکستیم ، شاخه ای که غرق در گل بود، خیلی می خواستیم که تالار نوروزی ما آرایشی جداگانه داشته باشد... اما جنگلبان پیدا شد و ما را ۵۰ صوم جریمه کرد. ما این مقدار پول نداشتیم ، هر چه بود جمع کردیم ، ۳۶ صوم شد. جنگلبان سخت آشنین بود ، ما هم پشیمان اما شاخه شکسته را نمی توان در جایش برقرار کرد... شاخه گل بادام را در مرکز صحنه جای دادیم ؛ همه به آن دیده دوخته بودند، اما چند نفر دزدیده نگاه می کردیم ...

بسیاری از آن عزیزانی که در تدارکات نوروزی دست و آستین بر زده ، خدمت می کردند، اکنون در میان ما نیستند، مانند : نظیره بانو قهاراوا، علی اکبر مومنف، سلطان احدوف ، به خصوص ابراهیم حسنلی ایرانی که تابلوهای بسیار زیبایی خوشنویسی می‌کردند. آری ، آنها رفتند، اما نوروز را به یادگار گذاشتند.

چندی نگذشت که اتحادیه نویسندگان و بعضی از نشریه ها نیز به نوروز روی آوردند. آن را وسیله ای دانستند برای تکمیل هویت شکسته ملی ، به ویژه روزنامه "معارف و مدنیت "(سردبیرش بانو بوری نسا بیردی یوا) کارهایی انجام داد که شایسته بودند.

سال های هفتادم میلادی ، وزارت معارف تاجیکستان (آموزش و پرورش)دستور داد که در مکتب ها (مدارس) نوروز ، به عنوان یک عید بیداری طبیعت جشن گرفته شود.

سال های هشتادم میلادی ، حکومت جمهوری تاجیکستان تصمیم گرفت که از نوروز به طرز شایسته استقبال شود ، و اکنون بر شکوه جشن نوروز سال از سال افزوده می شود .

این نکته در پایان درخور تاکید است که در مدت تقریبا ۵۰ سال اخیر ، نوروز را تاجیکان از نو زنده کردند،آن را امروز در دوشنبه و خجند ؛ سمرقند و بخارا، ختلان و بدخشان ... جشن می گیرند. البته ، که شکوه و جلال این جشن به حد دلخواه هنوز نرسیده است . اما امید هست که خواهد رسید . چرا که آن پرداخته و بیگانه نبود،بلکه از ذات خود و ساخته و یافته خودش است. امروز کودکان و نوجوانان به تل و تپه می روند، گل سیه گوش که از زیربرف می روید ، می چینند ، و خانه به خانه می برند، با این زمزمه :

گُل گُل ها بابیچیچک
نوروز مبارک باد!
و شیرینی خود را می گیرند.

آفریدگار به پسندیده ترین خلق خود توانی را می بخشد که جشن ها ایجاد کند، و نوروز از جمله همان گونه جشن هاست که توان خلاقیت نژاد ایرانی را در جهان با آن می شناسند.

زلزله ویران کرد ما فراموش کردیم ، ما فراموش می کنیم و زلزله ...

الیکا بقایی

... و امروز پیر کهن سال و سرد و گرم چشیده قصه گوی تاریخ به بازگویی داستانی از شکست "قهرمان"نشسته است . قهرمانی که بارها و بارها به کارزار رفته و پیروزمندانه بازگشته است . به نبرد اهریمنان و پلیدان ، به پیکار رومیان و تازیان ، به جنگ با ترکان و مغولان و ده ها و ده ها نبرد دیگر پرداخته و همیشه پیروزمندانه - اما خسته - از میدان کارزار بازگشته است. اما او امروز نه با نوک یک خنجر ، چه با چندین خنجر که از پشت خورده و سینه او را دریده ، بی توان و بی هوش ، خونین واز پای افتاده ، رنگ از چهره باخته بر روی خشت های چندین هزار ساله به سختی نفس می کشد، اما می دانیم و می داند که نمی میرد، او هرگز نخواهد مرد، هرگز ... هرگز ...

"قهرمان پنجه خونین خود بر خاک فروبرده و بر شکوه دیروزین اشک می بارد . می اندیشد چه بسیار رودررو با دشمن پیکار کرده و سربلند بازگشته و این بار چگونه با این خنجر خودی از پشت از پای افتاده است؟ آیا اینان ایرانی هستند که به انتظار آخرین نفس ها و مرگ او نشسته اند ؟ آیا اینان را خود پرورش داده که سنگ های تخت جمشیدش را در بازار های دنیا به درمی‌فروشند ؟ آیا اینان در این خاک پرورش یافته اند که تیشه بر ریشه تمام شکوه معماری میدان نقش جهان زده اند ... و ... و آیا اینان ایرانی هستند و بزرگ شده دامان او که از پشت ، او را بر خاک لگدمال می کنند ، رویش رابه تیرگی و روسیاهی انداخته اند؟ او را به سخره گرفته اند؟ همه چیز خود را فروخته اند و پیش از مرگ او برای ارثیه فرهنگی و تاریخیش نقشه ها کشیده اند؟ آیا اینان که تمامی ارزش ، ارجمندی ، هستی ، هویت و همه چیز ، همه جز خود را از او ،از این قهرمان پیر دارند چگونه و به چه دستی به انتظار مرگش نشسته اند؟آیا اینان ... "؟ چگونه است که اینان با نقاب "خودی"و "ایرانی"از هر بیگانه ،بیگانه ترند و از هر خصمی دشمن تر ؟ چون تمساح برای ویرانی و زلزله اشک می ریزند ، کلامشان فریبنده و دل خوشکنک است اما تیر در دست به ریشه می‌زنند و... چه کمان و با جان می زنند .

مادر بزرگ اشیاء عتیقه بسیاری داشت، هر ترک که در آن ها می افتاد ، چین دیگری بر چهره‌اش نقش می بست ... وقتی ویرانی تخت جمشید از دست رفت میدان نقش جهان ، ویرانی ارگ بم ، قصه تلخ هموار کردن یک شبه تپه گنج دره و هزار ها تپه دیگر ، دوپاره شدن حصار و غارت فرهنگ و اشیاء جیرفت را شنید ، چشم‌هایش را بر هم گذاشت ... نمرده بود، اما دیگر توان دیدن این همه تازیانه بر پیکر نحیفش را نداشت ... و این سرنوشت تک تک ما ایران دوست هایی است که باورمان ، وجودمان شرافت و هستیمان را هنوز نفروخته ایم ... ما نیز چشم بر هم گذاشته ایم ...

یقین بدانیم و ایمان بیاوریم که ارگ بم برای همیشه چون هزاران هزار اثر دیگر برای همیشه نابود شد و از دست رفت ... ارگ را از دست دادیم ، بی آن که حتی یک عکس ، یک فیلم درست و کامل و حتی یک نوشته درست از آن در دست داشته باشیم ... بهترین عکس ارگ بم ، را سی سال پیش عکاس آمریکایی گرفته است که امروز زینت بخش اتاق انتظار رئیس میراث فرهنگی است! تمامی دل خوشی و امید معاونت معرفی و آموزش میراث فرهنگی ، عکس هایی است که چند هفته پیش از زلزله بم عکاس یک مجله آمریکایی (raphic-national geog)گرفته است. پس نتیجه آن ۹ کنگره جهانی حفاظت و نگهداری از خشت خام چه شد؟ تنها گروهی بیگانه دور هم جمع شدند ، خوردند و خوابیدند و نوشیدندو رفتند و به ریش ما خندیدند ... و صدها سند و فاکتور و هزینه برای ما به جای گذاشتند و بس ، میلیون ها میلیون هم گذاشته ایم ...

نهمین کنگره حفاظت خشت خام‌تلویزیون ایانگونه ویقحاته نمی گفتند ... یونسکو باید کمک کند ، باید ... باید کمک کند چون ما خیلی وقت است باج خود را داده ایم. اما همین ارباب وقتی پای ثبت آثار تاریخی ایران در فهرست جهانی دنیا به میان می آید روی ترش می کند و البته که حق دارد . از سه دژ ایرانی که در فهرست آثار جهانی دنیا ثبت شده اند تخت جمشید ، چغازنبیل و میدان نقش جهان هیچیک حتی تعیین حریم هم نشده اند . میراث فرهنگی مرز و محدوده آنها را حتی بر روی یک ورق ساده هم ندارد ، هیچکدام نقشه برداری اساسی نشده اند . نقشه تخت جمشید همان است که پیش از سال ۱۳۲۰ با وسایل آنزمان کشیده شده و بقیه آن را کپی و زیراکس کرده اند ! از چغازنبیل نه محدوده و نه عکسی در دست است و میدان نقش جهان هم که دیگر با برج جهان نما میدانی نیست که یونسکو روی آن حسابی باز کند. ارگ بم سرنوشتی کمرنگ تر از اینها داشت چون هیچ چیز نداشت . هیچ چیز نه عکسی نه تعیین حریمی نه تاریخ ، نه کند و کاو و ... نه ... هیچ چیز دیگر . شاید به راستی زمان مرگش رسیده بود و بدتر از اینهاست کتیبه بیستون که آرام آرام ورقه ورقه می شود پوسیده شده و فرو می ریزد ، گنبد سلطانیه حتی کاشیکاری هایش در قلب آفریقا خرید و فروش می شود شاید اگر یونسکو به ثبت این آثار بپردازد مورد سرزنش گروهی که به راستی دلسوز میراث فرهنگی جهان هستند قرار گیرد و از این روی است که با همه اصرار سازمان میراث فرهنگی و همه چراغهای سبز ، باز هم سرباز می‌زند.

و امروز زمانی که با یک تکان ویران شده است زمانی که هنوز برای ما رد پایی گذاشته است تا او را دوباره از نو بنا کنیم ، برای او چه خواهیم کرد؟

عنوان می کنیم که " نیازی به بازسازی ارگ بم وجود ندارد و خرابه های آن هم می تواند گردشگران خارجی را به سوی خود بخواند"آیا واقعا چنین است؟ باید پرسید کدام گردشگر دست از جان شسته است که پا به ویرانه های شهری بگذارد که نمی داند زیر گام هایش چیست؟ چاه ، استخوان مرده ، دیواری که ممکن است روی سرش خراب شود یا پلکانی که او را به قعر انبار آب بکشاند ؟ در کدامین جای این دنیای پهناور اینگونه خرابه های مرده (نه خرابه های باستانی مثل تخت جمشید) گردشگران را طلب می کند؟ آیا ما باید سهم خود را از تاریخ فراموش کنیم ؟ آیا در مورد دیگر خرابه های باستانی اطلاع کامل از بافت آثار وجود داشته و ترمیم در مورد شان صورت نگرفته است ؟ آیا حال که ما اطلاع از شکل و ساختمان کلی این بنا داریم باز هم نباید اقدام به مرمت آن نماییم ؟ آیا نباید بیش از این انجام داد و گفت که "آثار باستانی در صورت بازسازی ارزش گردشگری خود را از دست می‌دهند" و صرف بودجه گزاف را که نیمی از آن از کشورهای دیگر است برای بازسازی ارگ بم بدون توجیه دانست . کاش بیندیشیم به کاخ عالی قاپو که در شش طبقه معجزه آسا بنا شده است به ایستادن در ایوان بزرگش که چشم انداز بناهای تاریخی اصفهان است به مسجدی که ۳۶۰ سال قدمت دارد به اوج کمال و زیبایی کاشیکاری هفت رنگش ، به آبی لاجوردی زمینه کاشیکاری هایش که با آبی آسمان هماهنگ است . به زمانهایی بیاندیشیم که بر روی سنگ تیره وسط زیر گنبد جنوبی می ایستیم و با درآوردن یک صدا منتظر می‌شویم تا انعکاس صدایمان را هفت مرتبه بشنویم به خطاطی ثلث مسجد شیخ لطف الله بیاندیشیم و به میدانی بیاندیشیم که از زیبا ترین میدانهای جهان است و این تلاشی است که خود نموده است و ما نه تنها هیچ کار برای او نکردیم بلکه امروز می خواهیم آن چه را که لیاقت جهانی ماندن را دارد از خود بگیریم . می خواهیم نگذاریم آنچه در جهان تک است همه بشناسند . می خواهیم این میدان را که با ۵۱۲ متر طول و ۱۶۰ متر عرض نیمی از جهان را به دیدار خود فرا خوانده است با احداث یک برج از آثار جهانی حذف گردانیم . ما چه ظالمانه برخورد می کنیم و این چه کم از یک زلزله ویرانگر دارد ؟ می خواهیم آغوشی حمایت کننده و پشتیبان برای این قهرمان تن خسته تاریخ نباشیم می خواهیم فراموش کنیم عمری را که هنرمندان برای آنکه آنچه می سازند در جهان بماند گذاشته اند . می خواهیم این میدان را که زمانی زمین بازی چوگان بوده است به محلی برای خوردن بستنی و درشکه سواری تبدیل کنیم تا بار دیگر اگر یک زلزله آن را ویران کرد بتوانیم روایت غم انگیزی برای آن نقل کنیم و از ظلمهای روا شده بر آن بنالیم و... نوشداروی پس از مرگ سهراب گردیم و فراموش کنیم زلزله ای را که باعث نابودی آن شده است .

آیا در این صورت من و آیندگان من باور خواهیم کرد که زلزله بلایی است طبیعی ؟

الیکا بقایی ، کیانوش سلطانی پور ، بهروز شادلو ، رضا فیروزآبادی ، کورش قاسمیان ، رستم گزیده‌دادی
همکاران
دبیر سرویس
کامبیز مندگاری
E.mail:iranvidj@yahoo.com

نامور نامه

دکتر حسین وحیدی

وی در سال ۱۳۱۰ ه .ش در همدان زاده شد و در همان جا تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را به پایان رسانید . لیسانس حقوق و دکترای اقتصاد را از دانشگاه تهران اخذ نمود . استاد بازنشسته مدرسه عالی بازرگانی سابق ، دانشگاه اقتصاد (امروز)می باشد که در حال حاضر در دانشکده صنایع قزوین دروس اقتصاد را تدریس می‌کند.ایشان موسس و استاد دانشکده ادبیات فارسی و تاریخ ایرانی دانشگاه امریکن گلوبال می باشد و همچنین به همراه دکتر صمدافی نماینده این دانشگاه نیز هستند . این دانشگاه دارای رشته‌های گوناگون جز پزشکی و مهندسی تا مقطع دکترا می باشد که روش تحصیل در آن آموزش از راه دور می باشد .

استاد از اوایل جوانی کار نویسندگی را به خصوص در زمینه‌ایرانشناسی و فرهنگ ایران باستان آغاز کرد و تا کنون ۲۸ جلد کتاب از ایشان منتشر شده است که دو جلد آن تاریخ عقاید اقتصادی و دیگری سیاستهای مالی برای رشد اقتصادی ایران در زمینه اقتصاد و مابقی درباره فرهنگ ایران می باشد که تعدادی از آنها عبارتند از :

- **برگردان گاتها**از متن اوستایی به فارسی که این کتاب در آلمان ترجمه و چاپ شده است .
- **گزارش فارسی خرده اوستا**از متن‌دین دبیره رشید شهمردان .
- **شهر روشن زرتشت** در تفسیر گاتها که این کتاب توسط خانم مامک نور بخش به انگلیسی ترجمه شده است .
- **نبرد تاریکی و روشنایی** (چاپ اول با نام اسب سفید خورشید) .

- نام های ایرانی ، آوای زنگوله ها ، پیام پیر رسا ، سرود هات ۲۹ گات ها ، سرود هات ۳۰ گاتها ، دیالکتیک در گاتها و مثنوی مولوی ، منش ملی و نقش پارسایی ، بیگانگی از خود ، هنجار هفتگانه هستی ، دین پایه زرتشتی ، شناخت زرتشت (شامل دو کتاب پایه های دین زرتشتی - پژوهش در لغزش‌های شناخت دین زرتشتی) و ...کتاب گنجینه گرانبار گاتها و جلد دوم و سوم پیام پیر پارسا نیز از او در دست نوشتن می باشند .

با توجه به اینکه رشته تحصیلی استاد حقوق و اقتصاد بوده چرایی و چگونگی علاقمندی شدید خود را به فرهنگ ایران و گاتها اینگونه توضیح میدهد:

از همان اوایل جوانی خواندن کتاب درباره ایران را آغاز کردم تابه کتاب هایی در زمینه زرتشت رسیدم و یادی می کنم از روانشاد موبد رستم شهزادی و برای نخستین بار که به دیدن ایشان رفتم و خواست خودم را مبنی بر آشنایی با زرتشت و آموزش های او با وی مطرح کردم ، آن بزرگوار با خوشرویی تمام با من رفتار کرد و علاوه بر توضیحات بسیار کتاب های زیادی از دین زرتشت به من هدیه داد .

اما یک نکته ظریف گفتنی دیگر نیز وجود داد : من اهل همدان هستم در آنجا یک نفر زرتشتی به نام ارباب اردشیر یگانگی صاحب کارخانه چرم و مشاغل دیگر بود ، که این مرد بزرگوار در همه همدان به داشتن شخصیت والا، کمک به مردم و صفات برجسته دیگر ، شهره خاص و عام و مورد احترام مردم بود . من نام زرتشت و زرتشتی را علاوه بر کتاب ها ، فقط با ارباب اردشیر یگانگی می شناختم . به هر روی خواندن در مورد فرهنگ زرتشتی را آغاز کردم تا سرانجام زبان اوستایی را از جناب سرگرد اورنگ آموختم تا آنجا که بر آن شدم ، گاتهارا از اوستایی به فارسی برگردانم و همچنین خرده اوستا و کتاب های دیگر را .

اقتدار زنان در شهر سوخته

«براساس کاوش های باستان شناسی در گورهای شهر سوخته مشخص شد، مهرهای کشف شده که نشانه مالکیت و قدرت هستند، برخلاف آنچه تصور می شده، نه در گورهای مردان بلکه در کنار اسکلت زنان یافت شده است.»

به گزارش «میراث خبر»، سید منصور سجادی پژوهشگر و محقق ضمن بیان این مطلب گفت: «در گورها و کنار اسکلت های گورستان های شهرهای باستانی مواد و اشیایی پیدا می‌شوند که با مطالعه آنها می توان به وضیت رفاهی یا حتی جریان های فکری موجود در جوامع باستانی و ارتباطات احتمالی این جوامع با سایرین پی برد. از اشیایی که در این گورها پیدا شده می توان به مهرهای مالکیت اشاره کرد که بر خلاف انتظار در گور زنان یافت شده است. این نکته نشان از اقتدار و قدرت آنان در این دوران دارد.»

وی افزود: «کلیه مدفونان این شهر اعم از نوزادان، بچه ها، بالغین، مذکر و مونث به حالت جنینی خوابانده شده اند. بدن آنها با پارچه ای پوشانده شده و تعدادی اشیای و غذاهای گوناگون در ظروف سفالی در کنارشان گذاشته شده است. شی دیگری که تقریبا در کنار تمام آنها دیده می شود، مهره های ساخته شده از سنگ های قیمتی اعم از لاجورد، سنگ صابون و فیروزه است که از آنها به عنوان گردنبند و یا لوازم تزیینی استفاده می شده است. در تمام گورها ظروف و اشیا سفالی نیز دیده می شود.»

سجادی با اشاره به این که اشیا برخی گورها نشانگر شغل فرد مورد نظر است گفت: «در برخی گورها اشیایی یافت شده که نشان دهنده شغل مدفون است. مثلا در یکی از گورها اشیای صنعتگری که مهره سازی می کرده و سنگ های قیمتی را شکل می داده پیدا شده است.»

وی افزود: «شی جالب دیگری که در یکی از گورهای این شهر کشف شد، یک تخته بازی چوبی شبیه تخته بازی های یافت شده در گورهای سلطنتی شهر اور بود که نشان می دهد، این دو جامعه با هم در ارتباط و تجارت بوده اند. سطح این تخته بازی توسط خطوط مارپیچی که بیست دایره را شکل می دهند به صورت برجسته کنده شده و در واقع نشانگر شکل ماری است که با پیچیدن به دور خود دمش را به دهان گرفته است. این بازی چیزی شبیه شطرنج ایرانی یا دومینوی اروپایی است.

دبیر سرویس
امید کاجیان

همکاران
فرنوش تیربوسنگی، ترینی دهموید، رامین و امتین خسروبانی، آرش نورافروز، شهرام پوردهی اردشیر کیانی، بهنام مرادیان،هومن نمیرانیان

او به من گفت

از : اردیک

او بمن گفت که سرایش همه از خشت و گله
لیکن او ترسی نداره که بیاید زلزله
او بمن گفت که شده باخبر از مردم شهر
که تمام کوپن روغن و قندش باطله
او بمن گفت که سرو گردن او طاسه چو من
معذالک هر جا میره بهش میگن که خوشگله
او بمن گفت که باباش در توی شهری ساکنه
که هم اکنون صاحب چند تا پاساژ و هتله
او بمن گفت که اگر خواسته باشم هر زمونی
میتونه کاری کنه ، گیرم بیاد پول و پله
او بمن گفت که چنانچه بشود خسته ز کار
میدونه تنها علاجش چای و دارچین و هله
او بمن گفت که هوای بد و آلوده شهر
ریه هاش گشته مریض و پر میکرب سله
او بمن گفت که نبافم دیگه اشعار بلند
چونکه در خوندن آن کسی نداره حوصله

چون انتخابات انجمن زرتشتیان نزدیک است گروه چکاچک هم دست به کار شد و با استفاده از آخرین آمارها و مستندات موجود در آرشیو خاطرات خود و با مشورت با خوش بین‌ترین تحلیل گران ایرانی و انیرانی شرایط مورد نظر و دلخواه جامعه زرتشتی راکشف و بر اساس آن، شرایط مطلوب انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان را به صورت بسیار فشرده و تنها برای رسیدن به نتیجه بهتر و سریع‌تر به آگاهی شما سروران اندیشمند می‌رساند:

نوتی بویز

شرایط انتخاب کنندگان

۱- از قوه بینایی خوبی برخوردار نباشند (تا افراد مناسب را ببینید)
۲- از قوه شنوایی خوبی برخوردار نباشند (تا بشود آنها را راهنمایی کرد)
۳- خوب و بد را از هم تمیز ندهند (حتی الامکان بدترین ها را انتخاب کنند)
۴- به نتیجه انتخابشان خوب یا بد توجهی نکنند (جامعه سقوط کند یا پیشرفت)
۵- حتی الامکان افرادی را انتخاب کنند که هیچ شناختی از سوابق کاری داخل یا خارج جماعت اطلاع نداشته باشند . (مثل سابقه کاری قبل از انقلاب یکی و اخراجشان مثل یکی ...)
۶- یک مشت فرسوده و مستهلک را به عنوان کاردان و با تجربه ولی بی حال انتخاب کنند (آنجا انجمن است نه میراث فرهنگی و موزه)
۷- فقط بخواهند رفع تکلیف کنند .
۸- بی توجه به اعمال منتخبین خود باشند و هر خلاف و کار غیر اصولیشان را گوشزد یا برای آنا تنبیه در نظر نگیرند .
۹- و آخرین مورد اینکه قبل از انتخابات چشمشان را ببندند و بعد از آن هی قر بزنند که چرا اینطور شد و آنطور شد ؟

شرایط انتخاب شوندگان

همکیشان گرامی! شرایط کسانیکه برای امور مختلف باید انتخاب کنید به شرح زیر است :

منتخب شما باید:
۱- پولدار باشد زیرا انجمن پول به کسی نمی دهد تا از او کار بخواهد و اگر کارش ایراد داشت او را توبیخ نماید یا تشویق .در ضمن اگر پول نداشتند استعداد جذب پول ثروتمندان را با انواع ترفندهای انسانی و غیر انسانی ، دینی و سیاسی ، کوچک و بزرگ به حساب خودشان داشته باشند.
۲- دارای سن بالا بوده و در نزدیکی منزلشان پارک و مراکز تفریحی یا قهوه خانه نباشد تا بتوانند از محیط ارگان مربوطه جهت این امور استفاده کنند .
۳- از افرادیکه دارای شرکت و کارخانه و مطب و داروخانه و غیره (مشاغل پر مشغله) می باشند استفاده کنند تا فرصت رسیدن به کار مردم را نداشته باشند.
۴- حد اقل سن منتخبین ۱۲۰ سال به بالا باشد تا ما بتوانیم آثار باستانی و فرهنگی خود را هر چه بیشتر نشان دهیم .
۵- شهامت گفتگو نداشته باشند چه رسد به گرفتن حق مردم بلکه ،بله آقا گو باشند و سند اجاره قصر فیروزه را بدون تصویب هیات مدیره هم که شده فقط بنا به دستور امضا کنند.
۶- لجوج و یکدنده و خود رای باشند (مرغ فقط یک پا دارد آن هم حرف فقط حرف من) اگر هم طرف پررو تشریف داشت با یک سیلی آبدار بتوانند او را از انجمن اخراج نمایند.
۷- حتما خیلی دقت بفرمایید گوششان باید خیلی خیلی سنگین باشد (البته نه از نظر حجم بلکه از لحاظ شنوایی) ولی اگر مورد دوم نشد مورد اول هم خوبست تا بتوانند همیشه داد بزنند و بلافاصله وقتی به مقصود رسیدند بگویند ببخشید که داد می زنم ، گوشم سنگین است.
۸- گرداننده یک خیریه الکی در بیرون انجمن باشند تا بتوانند کسب مشتری کنند
۹- زمین‌های قصر فیروزه را دو دستی تقدیم کنند و آن را به مبلغ ۹۵۰ میلیون تومان حراج نمایند.
۱۰ـ آنقدر بی خیال باشند که اگر دیدند هوا پس است ، فوری استعفا بدهند و بروند دنبال نقشه‌های بهتر تا در وقت مناسب دیگری کارشان را ادامه دهند.
۱۱ـ کسانی باشند که در مورد مسایل کاری انجمن بی اطلاع بوده و حتی تا به حال راه انجمن را نرفته باشند.
۱۲ـ نیازهای جامعه را نشناسند و اگر هم دانستند نسبت به آن بی اعتنا بوده و فقط در فکر گرفتن پول و کمک از مردم و خیراندیشان باشند.
۱۳ـ کسانی باشند که دست بگیرشان خوب و دست بده نداشته باشند.

وِزنامه

Tu Por

از توپُر

امروز

واقعا که خیلی بامزه است هر وقت که هوا پس می شود ، آدم برای اینکه کسی سر از کارش در نیاورد، دست به هر کاری می‌زند و صد و هفتاد جور تغییر موضع می دهد یکی مثل صدام ریش می گذارد ، یکی هم ریشش را از ته می زند ولی اینجا فرض کنید سر یکی که ریش ندارد چه می آید اصولا سر کسانی که ریش ندارند بی کلاه می ماند چون وقتی هوا پس شد نه می‌توانند آن را بلند کنند و نه ریشی دارند که بزنند و مجبور می‌شوند کمی رژ لب به لبان خود بزنند و یک خط چشم برای خود بکشند و یک روسری هم سر کنند تا کسی آنها را نشناسد. جالب است ! پیشنهاد می کنم مقاله «آتشی خزه دلاور سیمونه»را بخوانید شنیدنی است ولی چندان خواندنی نیست .

یه روز دیگه

نمی دانم چرا بعضی از طرحها و لایحه ها زود می گیرد و بعضی ها هم دور از جان شما مثل آن حیوان نجیب تو گل می‌مانند ، حالا اگر مثلا لایحه دیه اقلیتها هم بود اگر مثلا بعداز ۲۰ سال آینده چشم شیطون کور و گوش شیطون کر تصویب می شد ، ۲۰ سال هم اجرایش طول می کشید ولی حالا طرح افزایش بهای جرائم که بزنم به تخته ۱۰ برابر هم قیمتها بالا رفته است قبل از تصویب به اجرا گذارده می شود، مسخره است ! پیشنهاد می کنم که مقاله مرا در مورد مسائل فیزیک کوانتوم در مجله نیویورک تایمز بخوانید چون از اینکه گفتم هم مسخره تر است

فردا

یک ماه پیش داشتم امرداد می خواندم دیدم که نماینده عزیز ما گفته بود ، نود درصد طرح دیه اقلیتها حل شدنی است مانده ده درصد باقی ، بی اختیار یاد این جک افتادم که یه روز ، یه آذری زبانی رفته بود خواستگاری بعد خواستگاری از طرف پرسیدند چی شده ، دختره بله را گفت ؟ آن دوست عزیز هم پاسخ داد والله پنجاه پنجاه است یعنی ۵۰ درصد خانواده ما قبول کرده است که من شوهر طرف بشوم ولی ۵۰ درصد بقیه آنکه ، نه خود دختره و نه خانواده اش قبول می کنند که این وصلت سر بگیرد واقعا چه آدمهایی پیدا می شوند، داشتم حافظ می خواندم به این قسمت رسیدم که :

«حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ
اگر چه صنعت بسیار ، در عبادت کرد»

پس فردا

نمی دانم راجع به آزادی بیان شنیده اید یا نه ! اگر شنیدید من هم زیاد شنیدم ولی اگر ندیدید من هم اصلا ندیدم ، امروز هر چه روزنامه (...)و(...) خواندم چیزی به این نام پیدا نکردم ، آخرش هم مجبور شدم با همان روزنامه ها شیشه خانه مان را پاک کنم، پیشنهاد می کنم هرگز از این جور روزنامه ها نخرید چون شیشه را لک می کند، جالب است ، این روزنامه ها به درد شیشه پاک کنی هم نمی خورد .

پس اون فردا

امروز می خواستم روزنامه شرق را بخرم و بخوانم ولی چون آه در بساط نداشتم منصرف شدم ، این موضوع در مورد یاس نو و جهان ورزش هم صدق می کرد، به تازگی کتابی به بازار آمده به نام : «چگونه شوهر داری کنیم !»پیشنهاد می کنم این کتاب را خانمها بخوانند شاید کمی با معضل زن ذلیلی بتوان راحتتر کنار آمد.

پس اون فردای فردا

به تازگی شنیده ام که تلویزیون نام شیرین عبادی را به نام بانوی صلح برای تحقیر هم که شده ، درکنار کارتر ، رئیس جمهور وقت آمریکا معرفی کرده است ، واقعا خنده دار بود پیشنهاد می کنم تیکه های صدا و سیمایی را بعضی اوقات گوش دهید چون (end) خنده است، حدود ۴۰ سال پیش کتابی به بازار آمده بود به نام «اسرار مگو»ولی چون غیر از مزخرف چیزی در آن نبود از ربع قرن پیش دیگر به بازار نیامد، سهراب در وصف علما و وزرا چنین می گوید : «ساده باشیم ، چه در زیر درخت ، چه در باجه‌ی بانک» !

گفتگو با حافظ

نیمه شب پریشب گشتم دچار کابوس
دیدم به خواب حافظ توی صف اتوبوس
گفتم: سلام حافظ ! گفتا علیک جانم
گفتم: کجا روی؟ گفت والله خودم ندانم
گفتم: بگیر فالی! گفتا نمانده حالی
گفتم: چگونه ای؟ گفت در بند بی خیالی
گفتم: که تازه شعر وغزل چه داری؟
گفتا: که می سرایم شعر سپید باری
گفتم: ز دولت عشق گفتا که: کودتا شد
گفتم: رقیب؟ گفتا: او نیز کله پا شد
گفتم: کجاست لیلی؟ مشغول دلربایی؟
گفتا: شده ستاره در فیلم سینمایی
گفتم: بگو زخالش، آن خال آتش افروز؟
گفتا: عمل نموده، دیروز یا پریروز
گفتم: بگو زمویش گفتا که مش نموده
گفتم: بگو ز یارش گفتا ولش نموده
گفتم: چرا؟ چگونه؟ عاقل شده است مجنون؟
گفتا: شدید گشته معتاد گرد و افیون
گفتم: کجاست جمشید؟ جام جهان نمایش؟
گفتا: خرید قسطی تلویزیون به جایش
گفتم: بگو زساقی، حالا شده چه کاره؟
گفتا: شدست منشی در دفتر اداره
گفتم: بگو ز زاهد آن رهنمای منزل
گفتا: که دست خود را بردار از سر دل
گفتم: ز ساربان گو با کاروان غم ها
گفتا: آژانس دارد با تور دور دنیا
گفتم: بگو ز محمل یا از کجاوه یادی
گفتا: پژو، دوو، بنز یا گلف نوک مدادی
گفتم که: قاصدت کو آن باد صبح شرقی
گفتا: که جای خود را، داده به فاکس برقی
گفتم: بیا ز هدهد جوییم راه چاره
گفتا: به جای هدهد، دیش است و ماهواره
گفتم: سلام ما را باد صبا کجا برد؟
گفتا: به پست داده آورد یا نیاورد؟
گفتم: بگو ز مشک آهوی دشت زنگی
گفتا که: ادکلن شد در شیشه های رنگی
گفتم: سراغ داری میخانه ای حسابی
گفت: آنچه بود از دم گشته چلو کبابی
گفتم: بیا دو تایی لب تر کنیم پنهان
گفتا: نمی‌هراسی از چوب پاسبانان
گفتم: شراب نابی تو دست و پا نداری؟
گفتا: که جاش دارم وافور با نگاری
گفتم: بلند بوده موی تو آن زمان ها
گفتا: به حس بودم از ته زدند آنها
گفتم: شما و زندان؟ حافظ مارو گرفتی؟
گفتا: ندیده بودم هالو به این خرفتی!!!

انگولک به خبرهای جراید

شرق - فرگوسن ناراضی از بازیکنانش
مراد برقی - بیاد از مایلی کهن یاد بگیره هم خوب گل می‌خوره هم از بازیکنانش راضیه !
بورس - سیمان خزر با ۵۷ درصد افزایش سود در سال ۸۳
بی بی ناز ناز - به این میگن اقتصاد ایرانی سود سهام را جلو جلو تقسیم می کنند !
شرق - ۹ کارمند راه آهن خراسان مقصر شناخته شدند
باباترتر- دستت چو نمی رسد به بانو
دریاب کنیز مطبخی را !
شرق - کلاغها نیز می توانند صنعتگر باشند
شاخ شمشاد- نمی دونستم غارغارکردن هم صنعته !
شرق - مهم آن است که گربه موش را می گیرد.
اسفندیار- و مهمتر آنکه سگ گربه را
شرق - آیین نامه داریم کسی اجرا نمی کند
اسفندیار - اینکه چیزی نیست ما هم قانون داریم کسی اجرا نمی کند !
شرق - رویاهایی با طعم پرتقال و لیمو
شاهرخ قرقی - پس ما یک عمر پرتقال و لیمو می خوردیم و خودمون بی خبر بودیم ؟ !
شرق - ایران رکورد دار سوانح هوایی شناخته شد
جان کوچولو - خوش بحالمون بالاخره تو یه چیزی رکورد دار شدیم !
شرق - همه عمر دیر رسیدیم
دیابت - باز جای شکرش باقیه ما که اصلا نرسیدیم !
شرق - من یک لیبرال محافظه کارم
آس و پاس - من هم یک بیکار گرسنه !
شرق - امسال از تکلیف نوروزی خبری نیست
کارمند دون پایه - از عیدی چطور !

خواستگار همه فن حریف

چه باشد بهتر از این افتخاری
بیامد دیدن من یک زن پیر
بگفتا چون تو را شایسته دیدم
بگفتم این پسر اکنون کجا است
بگفتم مدرکش لیسانس باشد ؟
بگفتم این پسر اهل کتاب است ؟
بگفتم گو به من او با سواد است ؟
بگفتم شغل او باشد چه کاری ؟
بگفتم خانه ای ، ملکی ، زمینی ؟
بگفتم این زمین نرخش گران است ؟
بگفتم در کجا جای نشین است ؟
بگفتم زیر زمین یا زیر خاکی ؟
بگفتم این پسر بیمار باشد
بگفتم مال تو ، خیرش ببینی
بگفتم این پسر چه گل پسر هست
برو این دام بر مرغ دگر نه

یکی آید برای خواستگاری
زبانش چرب و برنا همچو شمشیر
برای نوجوانم برگزیدم
بگفتا فردا شب نزد شما است
بگفتا :«دخترم !گو شانس باشد»
بگفتا عاشق جوجه کباب است
بگفتا اندکی اهل مواد است
بگفتا در به در دنبال کاری
بگفتا شاد گردی چون ببینی
بگفتا جنگل مازندران است
بگفتا پیش من در زیر زمین است
بگفتا الفرار از دست شاکی
بگفتا عین او بسیار باشد
بگفتا :«دخترم ! حسنش نبینی؟»
زنش هر کس شود حقا که خر هست
مرا تنها بدون درد سر نه

اردشیر ماندگاری

آچار فرانسه شیرازی رودررو با قهرمانان والیبال شیرازی

تنظیم کننده : ×با یکی از ورزشکاران قرار مصاحبه ای گذاشته بودیم ، که سر وقت در دفتر ما حضور یافته و به سوالاتمان پاسخ گفت . در خدمت یکی از ورزشکاران خوش آتیه جامعه زرتشتیمان هستیم ؛لطفا خودتان را برای خوانندگان ما معرفی نمایید :

– فرشته هنگامی هستم ، اهل شیراز ، حدودا یک ساله متمایل به دوساله .

× شما در چه رشته هایی فعالیت دارید ؟

– در رشته والیبال سابقه ای طولانی دارم ، ضمن آنکه بدلیل شباهت زیادی که حسین رضازاده با من دارد ، در صورت مهیا شدن شرایط برای وزنه برداری بانوان سعی دارم در این رشته نیز رکوردهای جهانی را بشکنم .

× با توجه به سختی رکورد شکنی تا کنون چه تلاشهایی در این زمینه داشته اید؟

– تا کنون چندین لیوان ، گلدان و عینک پدر و آینه مادر و ساعت بابا بزرگم را با موفقیت شکسته ام و برای هر شکست دیگر از جمله شکستن رکورد آمادگی لازم را دارم .

× در راه ترقی و پیشرفت شما چه موانعی وجود دارد ؟ و برای عبور از این موانع چه برنامه ای دارید ؟

– این سوال شما را متوجه نمی شوم چون رشته ام پرش با اسب نیست که بتوانم در مورد موانع و عبور از آنها اظهار نظر کنم. بهتر است از والیبال که رشته تخصصی من است سوال کنید .

×تا کنون در رشته والیبال چه موفقیتهایی را کسب کرده اید ؟

– من از زمانی که به توپ والیبال دست زدم ، موفقیتهایم یکی پس از دیگری به وقوع پیوست ، نخست به تیم مهد کودک پارسه شیراز پیوستم و در حالی که تنها چند ماه از قرار دادم با این تیم می گذشت قصد پیوستن به تیم دسته اولی مهد کودک همتی کرمان را داشتم ولی کارشکنی مسوولان پارسه شیراز مانع انتقال من به این تیم شد ، که پس از طرح شکایت از سوی ما؛هم اکنون مدیر برنامه هایم در حال پیگیری شکایت می باشد .

از توپهای رنگی بیشتر استفاده کنید می خواهم رکورد وزنه برداری بانوان را بشکنم

× آیا تا کنون به تیم ملی هم دعوت شده اید ؟

– از آنجاییکه اهل جار و جنجال و خود نمایی نیستم درخواست کرده ام اسمم را برای بازیهای ملی اعلام نکنند و فقط بین خودمان باشد و به همین منظور تا کنون در هیچکدام از بازیهای ملی حضور نیافته ام ضمن آنکه تمامی وقت ، انرژی و تجربیاتم را برای کار روی رده های سنی پایه گذاشته ام .

× در راه توسعه ورزش والیبال چه مشکلاتی وجود دارد و جهت رفع این مشکلات چه راهکارهایی را پیشنهاد می کنید؟

– به چند مورد اشاره می‌کنم :

– توپهای والیبال اکثرا سفید هستند و زود کثیف می شوند؛استفاده از توپهای رنگی را توصیه می کنم.

– ارتفاع تور والیبال از سطح زمین زیاد است و این در حالیست که ارتفاع تور تنیس مناسب است و من این را تبعیضی غیر قابل تحمل می دانم ،استفاده از تور بدمینتون یا تنیس را به جای تورهای فعلی توصیه می کنم .

– اکثر بازیکنان والیبال بی ظرفیت هستند و توپها را به قسمتهایی از زمین که بازیکن نیست می فرستند و تازه به آن افتخار می کنند و تماشاگر نماها هم آنها را به خاطر دید عالیشان تشویق می کنند. که واقعا دور از انسانیت است ؛ من استفاده از پرده به جای تور را پیشنهاد می کنم تا بازیکنان بی جنبه نتوانند جاهای خالی زمین حریف را ببینند .

– جدیدا مشاهده می شود تعدادی از بازیکنان این رشته ، والیبال را با پرش ارتفاع اشتباه گرفته اند و موقع زدن سرویس می پرند ؛ بهتر است از این پس پریدن در موقع سرویس زدن خطا اعلام شود .

× و صحبت پایانی :

– از کم سن و سالان می خواهم به جای عروسک بازی ، مامان بازی ، گریه کردن و بهانه گیری وقت خود را صرف یادگیری کارهای مفید کنند و همین امروز شروع کنید چون فردا دیر است .

بهار طبیعت در دل کویر

آذر نورافروز

آب انبار قدیمی آله آباد و دو مسجد آبخدا که عکس امرداد

پشت بام های کاهگلی نیمه فروریخته ،کیچه های خنک ، صفه‌ها و دالان‌های چهار فصل ،آشپزخانه های سیاه و تنورهای سرد و خاموش همه آن چیز هایی است که از عظمت و شکوه گذشته زرتشتیان یزد به جا مانده .جشنواره‌ای از خشت و کاهگل و نمایشگاهی به رنگ قهوه ای روشن که گرچه بینابینش ساختمان های تازه ساز با نمای سنگی و آجری و سیمانی هم دیده می شود، اما شیشه‌های رفلکسی رنگارنگشان با انعکاس نور تند خورشید کویر بیشتر چشم آزارند تا چشم نواز.حس می کنم دلم می‌خواهد باز هم قهوه ای روشن ببینم انگار این رنگ با آفتاب داغ کویر تناسب بیشتری دارد .

روزهای نخست فروردین ماه است با این وجود خورشید کویر از همین حالا خشونتش را نشان داده .یاد روایاتی از نیاکانم می افتم که با حمله اعراب گریختند و در میان شن های پر حرارت این بیابان ها پناه گرفتند .راستی این شهر در ظهر های تابستان جهنمی سوزان و غیر قابل تحمل است و اگر غریب و بی پناهی در این طبیعت بیرحم از خداوند مرگ بخواهد چندان هم بیراه نخواسته است.

همراه همسفرانمان به پذیرشگاه رحمت آباد نزدیک محله صفائیه یکی از محله های اعیان نشین یزد می رویم .همه چیز مدرن است و از بافت سنتی نشانی نیست ، حتی در درب مهر .فقط وقتی از پنجره راهروی پذیرشگاه به پشت بام های کاهگلی که دوش بدوش هم تا دور دست ها کشیده شده اند می نگریم باورمان می شود که اینجا ده قدیمی رحمت آباد است.

به هر حال استراحت در مکانی تمیز و نه چندان قدیمی باعث می‌شود دوری خانه را چندان حس نکنیم و برای گردشی فشرده در دیار و زادگاه گذشتگانمان آماده شویم .

شنبه ایم که نیاکانمان با آمدن نوروز آتش بر بام ها می افروختند و بدین طریق فروهر درگذشتگانشان را به خانه دعوت می کردند تا در نخستین روز های نو شدن سال پذیرایشان باشند .آن ها در روزهای پایانی سال خانه را برای ورود فروهر درگذشتگان می‌رفتند و آب و جارو می کردند که خانه تکانی امروز ادامه همان سنت است.ولی ما امروز چه می کنیم حتی از شرکت در مراسم پرسه همگانی روز نخست سال نیز به نحوی شانه خالی می کنیم .

اما این بار به محض ورود ، نخستین جایی که می رویم آرامگاه یزد در محله صفائیه است .از دور دست ها دخمه های قدیمی را در بلند ترین نقطه دو کوه ایستاده در کنار هم می توان دید که داغ غم هزاران سوگ کهنه را بر پیشانی دارند .نگهبانان سر به آسمان کشیده صد ها پیکر از بین رفته که سال های سال است آنقدر انتظار دیدن خویش و آشنایی را کشیده اند دیگر نا امید شده اند . اما شگفت زده می شویم وقتی جمعیت زیادی را می بینیم که با شور و حرارت ،مسیر مارپیچ کوه را می پیمایند تا خود را به «دخمه» ،«داداگاه»یا به قول جدید تر ها «برج خاموشان» برسانند.پوشش هایشان نشان می دهد که غیر زرتشتی هستند . انگار چیزی در آن کوه هاست که هر انسانی را به سوی خود می‌کشد.چقدر دلم می خواهد همراهشان بالا بروم ،اما افسوس وقت زیادی نداریم و همراهان آهنگ رفتن دارند .به راستی این آرامگاه نسبتا کهن که نزدیک نیم قرن است ،درگذشتگان یزد را در یک جا کنار هم جمع کرده، اکنون به واسطه وجود دخمه های قدیمی و نمایشگاه صنایع دستی زرتشتیان که در جوارش برپاست به یکی از جاذبه های گردشگری شهر یزد تبدیل شده است.

نخستین روستای زرتشتی نشینی را که می بینیم «مزرعه کلانتر» است .دوستانم از جام پنجی و «تش» بام کردن شب های پنجه در این ده برایم زیاد حرف زده اند . در جاده یزد به اردکان یک تابلوی نیمه پاک شده ما را به مسیر فرعی مزرعه کلانتر راهنمایی می کند.ده شامل یک خیابان و چند کوچه است که آخرین آن ها به ساختمان نوساز درب مهر و تالار زرتشتیان مزرعه کلانتر ختم می شود و بعد از آن تا چشم کار می کند زمین های کشاورزی است .شبیه یک مزرعه بزرگ است راستی که چه نام جالبی برایش گذاشته اند .به مراسم سی روزه دعوت شده ایم که بسیار کامل تر و با شکوه تر از تهران برگزار می شود . در بخشی از اوستا از درگذشتگان یاد می‌کنند، نام تمامی شخصیت های شاهنامه و همچنین شعرا و نویسندگان وبزرگان نه تنها زرتشتی بلکه ایرانی را می شنوم که به روان و فروهرشان درود فرستاده می شود ،احساس عجیبی می‌کنم.همیشه گمان می کردم زرتشتیان یزد به دلیل ظلم و جورهایی که در گذشته از غیر زرتشتیان دیده اند همواره نسبت به آن‌ها حالت بیزاری دارند و تعصبشان را حفظ می کنند ،اما انگار دوران منطق و عدم تعصب برای همه آغاز شده و زرتشتیان یزد هم از این قاعده مستثنی نیستند .این را وقتی بیشتر باور می کنم که در آتشکده محله یزد خیل عظیم دوستداران غیر زرتشتی که به نیایشگاه می روند یا از غرفه ها دیدن می کنند اجازه ورود به پای پیر را به من نمی دهد .

«خرمشاه »دومین دهی است که آن را هم درآخرین نقاط شهر یزد پیدا می کنیم .از کوچه های تنگ می گذریم و به یک محوطه باز می‌رسیم که یک چهار راه یا میدانگاهی را در ذهن تداعی می کند.یک طرف آن درب مهر بازسازی شده با بافت کاملا مدرن و طرف دیگر تالار نسبتا بزرگ سرور ویژه جشن ها را می بینیم و دو طرف دیگر دو منطقه زرتشتی نشین و مسلمان نشین ده را نشان می‌دهد که با مرزی ذهنی از هم جدا شده اند . در کوچه های بعدی ده یکی دو مغازه می بینم ، احساسی خوشایند از جریان داشتن زندگی در این ده قدیمی ناخودآگاه در وجودم شعله ور می شود. به نظر می‌رسد که این ده دیگر جزو یکی از محله های شهر یزد شده است .

بعد از دروازه قرآن ده قدیمی« اله آباد»را می بینیم که به فاصله ای زیاد از خرمشاه در آن سمت جاده قرار گرفته و برعکس خرمشاه در خاموشی و خلوت ده ، نشانی از وجود جریان پویای زندگی نیست. ورودی ده یک آب انبار بزرگ قدیمی است که روی ستون سمت راستش نوشته شده «دست راست مال مسلمان» .این عبارت کوتاه مفهوم عمیقی را برای زرتشتیان مسن تر ساکن یزد تداعی می‌کند و دنیایی از خاطرات نه چندان خوشایند را در دلهایشان دوباره زنده می سازد . از آن روزها ،وقتی مشربه آب را بر پشت می‌گرفتند وسنگینی آن شانه هایشان را می فشرد، سنگین تر از آن بار طاقت فرسا ناخوشایند لقب نجس بود که قلب و روحشان را می فرسود ،شاید همراه این خرابه های باقیمانده هنوز هم ویرانه هایی از بقایای اعتقادات و تعصبات گذشته مسلمانان شهر یزد در گوشه گوشه شهر به چشم می خورد ،گرچه بی شک آن خاطرات نیز روزی همچون بناها ویران شده و تنها برگی از آنها در دل تاریخ باقی می ماند .در گوشه ای از ده اله آباد از راهی خاکی به طرف اتوبان می رویم. در آخرین قسمت ده گنبد کوچکی می بینیم که به «پیر خواجه خضر» معروف است .شبیه چنین گنبد های کاهگلی فراوان دیده ایم ،اما این مکان کمی بالاتر از سطح زمین ساخته شده و شاید همین امر به بنای کوچک تقدس بخشیده است .چند مشت خاکستر ریخته شده داخل یک کلک در وسط یک اتاق که به سختی می توان شمع و عود در آن جا داد ،همه آن چیزی است که در این زیارتگاه می بینیم .تنها زیورش هم سفره هفت سین ساده و مختصری است که در کناری چیده شده .

نزدیک ظهر است و وقت آن رسیده که یکی دیگر از شگفتی های کویر کم کم خودش را به ما نشان دهد . بچه که بودم در داستان ها و کارتون های تلویزیونی از پدیده سراب زیاد خوانده و دیده بودم و امروز در مسافت بیش از ۱۰۰ متری جلوی ماشین ،وسط جاده را انگار نواری خیس از آب پوشانده است . هرچه جلوتر می رویم آن محوطه خیس محو شده و در نقطه ای دورتر دوباره پدیدار می شود. این اولین بار است که یک سراب حقیقی را از نزدیک می بینم .

همین طور که با سرعت از کنار جاده می گذریم ،همسفرانمان به نقطه ای اشاره می کنند و آن را به عنوان محدوده ده علی آباد به ما معرفی می کنند .چیزی جز شن های روان نمی بینم ودربین آنها درختچه های خار مانند که به نظر می رسد برای جلوگیری از حرکت شن ها و تخریب بیشتر منطقه کاشته شده اند .شنیده ام که در ده علی آباد چند سالی است هجوم شن های روان بسیاری از خانه ها را غیر قابل سکونت ساخته و در برخی از خانه ها حتی تا روی سقف را پوشانده و بخش اعظم ده را زیر تلی از شن و ماسه مدفون ساخته است .

برخی از دهات این طرف را به علت کمبود وقت جا انداخته‌ایم ،کوچه بیوک ،اهرستان ، کسنویه ، جعفر آباد ، ترسی آباد و...روستاهای دیگری هم در آنسوی شهر و در مسیر جاده یزد به اردکان هست که از جمعیت خالی شده اند ، محدوده هر کدام را همسفرانمان از داخل ماشین با انگشت نشانمان می دهند همه به نظر من شبیه همند ،محصور در بیابان کنار جاده که تا چشم کار می‌کند خار است و خاشاک ، بدون هیچ تابلویی در راه اصلی .به نظر می رسد شناخت محل دقیقشان فقط از عهده راه بلدان برمی آید.

به طرف اردکان که راه می افتیم ابتدا به شهر میبد می رسیم شهری که برای من کاشیهای زیبا و دانشگاه آزاد فنی را تداعی می‌کند که بسیاری از جوانان زرتشتی در آن فارغ التحصیل شده اند. در میبد از یک ارگ نظامی ، رباط(کاروانسرای قدیمی) حمام ،چاپارخانه ،آب انبار و یخچال نمونه های تمدن به جا مانده از دوره پیش از اسلام دیدن می کنیم .خسته هستیم و چشمانمان از دیدن بناهای خشتی و گلی سیر شده است ، اما یاد ارگ بم که می‌افتیم از ترس این که مبادا این بناها نیز به زودی زود فروبریزد و ما ندیده باشیمشان با ولعی دو چندان به راه می افتیم .چاپارخانه

به اتاق کوچکی داخل شویم که چاه و چرخی در کنار کلک آتشدان در آن قرار گرفته است . می گویند «ماه ستی »یکی از نیکان آن روز برای فرار از مهاجمان خود را در چاهی می اندازد و وقتی دشمنان به سرچاه می رسند اثری از او نیست جز آبی زلال

تعطیل است ،آب انبار هم که زیاد دیده ایم پس به سراغ کاروانسرا می رویم . پس از عبور از در بزرگ و باشکوه اصلی آن نقشه کامل این بناهای چند گانه را روی دیوار ورودی می بینیم .در یک قسمت اسطبل و سرباز خانه و میدان سوارکاری است . اسطبل به یک رستوران شیک تبدیل شده و درب ورودی شیشه ای و نا همگون با بنا مارا به محوطه اسطبل سرپوشیده قدیم یا سالن رستوران کنونی راهنمایی می کند .داخل رستوران که می رویم تا از محوطه داخلی اسطبل سرپوشیده و دار قالی بزرگ و قدیمی که اکنون به پرده جدا کننده لژ ویژه خانوادگی رستوران تبدیل شده دیدن کنیم نگاه های پرسشگر مردم و مسئولان رستوران به ما می فهماند که ماندن بیشتر ، وارسی اطراف و عکس گرفتن از داخل این اثر تاریخی جایز نیست شاید بلیط ورودی این مکان تاریخی دست کم یک پرس ناهار باشد. به یخچال رسیده ایم .ابتکار ، اندیشه وتلاش مردم آن زمان برای ایجاد اندک سرمایی در گرمای کویر شایسته ارج و احترام است . انداختن آب به حوض ها در شب های زمستان ، سپس شکستن یخ ها و انتقال یخ های شکسته شده از راه تونل از حوض ها به چاه عمیقی به نام یخدان که معماری زیبا و کاملا سالم گنبدکله قندی اش شگفت انگیز به نظر می رسد .همه این مراحل را یکی از همسفران به تفصیل برایمان شرح می دهد .

از بلوار اصلی شهر اردکان می گذریم زادگاه خاتمی رئیس جمهوری که زمانی بسیار محبوب بود .روی پارچه نویسی می‌خوانم به زادگاه خاتمی شهر عقلانیت ،منطق وگفتگو خوش آمدید . اواسط نوروز است و فصل زیارت پیر هریشت کم کم رو به آغاز .برای رسیدن به جاده هریشت باید از ده «شریف آباد» اردکان بگذریم .خیابان های پهن ده نشان می دهد که این روستا بیش از بقیه دهات زرتشتی نشین مورد توجه و بازسازی قرار گرفته است . به محض رسیدن به جاده هریشت ،این غریبه آشنا ،خاطراتی را کودکی در دلم زنده می شود. زمانی که از پشت کوههای خشک و زمین های بایر چهره زیارتگاه نمایان می شد با شوقی کودکانه فریاد هابیرو سرمی دادیم اما امروز خاموش به تماشا نشسته ایم و از آن شوق و فریاد ها خبری نیست . برخی به نیت گرفتن حاجت و برخی برای تازه کردن دیدار با مادر و کودک خفته در کویر به سرعت از پلهها بالا می رویم . به پای پیر که می رسیم در محوطه ای غرق در بوی عود و کندر به نیایش می ایستیم . بخشی از سنگهای کوهستان که طرح یک مادر و کودک خفته در کنار هم را در ذهن تداعی می‌کند همه به ستایش طراح دانا و توانای آن ایستاده اند .همین جاست که حس می کنم معنای زندگی و یک جهان عشق و عاطفه در روایات و اسطوره های کهن نهفته است ،شاید به همین علت دوستان داریم حتی اگر منطق را یارای شناخت و تاییدشان نباشد .

ستی پیر زیارتگاه بعدی است که می بینیم همسفران می‌گویند :در مسیر ستی پیر هم ده قدیمی مریم آباد قرار گرفته که باغ های پسته اش مشهور است.محوطه باز ستی پیر و به قول قدیمی تر ها مادر همه پیران باغی سر سبز وخرم است که چندی بیش نیست حصار کشی شده ،از آن باغ هایی است که در یزد خشک و کویری کمتر نظیرش را می توان یافت ،البته به جز ده بالا و تزرجان که در کودکی یک بار به باغهایشان رفته بودم و هنوز هم سرسبزی شمالی و نسیم خنک صبحگاهیشان در ذهنم مانده است . اتاق های زیارتگاه ستی پیرکوچک است ،با ورودی های باریک و کوتاه که در روزهای فصل زیارت برای ورود به آن ها صف های طولانی تشکیل می شود . هیکلمان را قوز می کنیم که بتوانیم از پله ها و در گاه بخش اصلی زیارتگاه بگذریم و به اتاق کوچکی داخل شویم که چاه و چرخی در کنار کلک آتشدان در آن قرار گرفته است می گویند «ماه ستی »یکی از نیکان آن روز برای فرار از مهاجمان خود را در چاهی می اندازد و وقتی دشمنان به سرچاه می رسند اثری از او نیست جز آبی زلال .بعد از طی مسیری مارپیچی بقیه اتاق ها را هم زیارت می کنیم تا خارج شویم .ای کاش پیر سبز(چکچک)را هم زیارت می کردیم. حیف که نتوانستیم . یاد صدای چک چک آبش و به قولی اشک های حیات بانو که می افتم دلم می لرزد .پیر سبز منتظرم باش حتما می آیم. دیر یازود نمی دانم ، بقول قدیمی ترها هر وقت بطلبد .

روز دوم سفرمان است ،آخرین روز .باید از لحظه لحظه اش استفاده کرد .امروز نوبت تفت و روستاهای اطراف آن است . زین آباد نخستین دهی است که می بینیم .همچون اکثر روستاهایی که تاکنون دیده ایم آب انبار بزرگی حین ورود، خوشامد گوی مسافران است . اما دهات توابع تفت یک تفاوت عمده با سایر دهات دارند ، هر روستایی سرو کهنی دارد با ویژگی هاو روایات و داستانهای خاص خود . سرو کهن زین آباد هم یکی از این نماد هاست که در کنارآن زیارتگاه کوچکی ساخته شده که به «پیر سور» مشهور است ، ارزش این سرو برای ساکنان به حدی است که مردم حتی در دوران نسبتا طولانی خشکسالی ده از دهات اطراف برای آبیاری این سرو آب تهیه می کردند .محوطه نسبتا وسیع مرکزی که به واسطه وجود این سرو به میدان ده بی شباهت نیست، به کوچه هایی ختم می شود که خانه های مسکونی و باغات در آن ها قرار گرفته اند.

دربخش پایانی که به« کُنج کی »یا ته کوچه معروف است دو ساختمان مدرسه و در مهر واقع شده که هر دو بازسازی شده و در تالار کوچک آن هم به مناسبت ششم فروردین مراسم سدره پوشی و جشن مختصری برپاست . با وجود این که شاید امروز یکی ازشادترین و پر رونق ترین روزهای سال برای اندک ساکنان این روستا باشد ولی باز هم هیچ چیز که در خور لقب

«هند کوچک» باشد در زین آباد امروز نمی یابیم .دهات این طرف از چند سو به کوهستان ختم میشوند و همین ویژگی حال و هوای خاصی به روستا بخشیده .

روستای بعدی «چم» است ،کوچه ای نسبتا باریک که با ایستادن یک ماشین در آن راه بندانی پشت سرش ایجاد می شود . در میانه آن مدرسه قدیمی و سروی خمیده با ظاهر عجیب و در عین حال زیبایی خودنمایی می کند . دختران جوان برای رسیدن پای سرو سر و دست می شکنند .عده ای هم دور سرو مراد دهنده حلقه زده و در حال گره زدن رشته هایی به شاخه هایش هستند .

از «چم» تا «مبارک» راهی نیست در آنجا هم گشتی می زنیم و سروهای دوقلویش را می بینیم. راهمان را در جاده تفت ادامه می دهیم از به پیر بابا شرف الدین می رسیم .یادگار بابا شهریار پسر داراب شاه که در روایت آمده از شاهزادگی به عرفان روی آورد و گنج های آورده از دربار را در جایی پنهان کرد و شرف الدین یکی دیگر از نیکان آن زمان که پس از او ادامه دهنده راهش بود .آواز معروفی که ورد زبان بسیاری از پیر زنان و پیرمردان زرتشتی است به نام این زیارتگاه سروده شده و همین نشان می دهد در گذشته برو و بیایی داشته و زیارت کنندگانش زیاد تر از امروز بوده اند، اما شمعی افروخته در شمعدان هایش نمی بینیم. سرویس بهداشتی کثیف ، نامناسب و خلوتی و سوت و کوری زیارتگاه هم نشان می دهد به تازگی زیارت کننده ای نداشته است .شاید اولین مهمان امروزش ما بوده ایم .روی تابلویی کوچک و قدیمی بابولک دوزی نوشته شده «یا پیر بابا » .همین را می گویم و خارج می شویم .در این سمت هم برخی از روستاهای زرتشتی نشین مثل خلیل آباد و حسینی را به علت کمبود وقت نمی‌توانیم ببینیم .

پسین ششم فروردین ماه است و می خواهیم امشب را در کنار زرتشتیان یزد بگذرانیم ، نخستین محلی که برای این طور مراسم به ذهن می رسد جایی نیست به جز باشگاه محله .مرکز شهر ،راحت ترین و در دسترس ترین جا برای همه حتی مسافران خسته . اما مسابقات فینال جام یگانگی در باشگاه در حال برگزاری است و از یزدی ها می شنویم درقاسم آباد آیین تولد زرتشت برگزار می شود که آن هم بلیطی است و بلیط ها هم متداوست تمام شده . تعجب می کنیم ، مراسم تولد پیامبرمان است و ماعاقبت توفیق پیدا نمی کنیم امسال در این مراسم شرکت کنیم .دیدن بازی های ورزشی هم حس و حال خاصی می خواهد ،چیزی که یک مسافر خسته اصلا ندارد . به پذیرشگاه بر می گردیم در آنجا هم برنامه ای در حال برگزاری است همراه با پخت آش نذری ، خوش شانسی بزرگی است .انگار در این شب آخر از غذا پختن راحت شده ایم . می شنویم که هر کدام از دهات هم در تالارشان برنامه ویژه ای دارند، اما شاید چنین مراسمی نیاز به شرکت همه زرتشتیان در یک محل کنار هم دارد .کم کم می فهمیم چرا زرتشتیان یزد اینقدر از هم دور شده اند و از هر که می پرسی می گوید خبری از دیگری ندارم .فاصله ها زیاد نیست آنچنان که کل شهر را می شود در دو روز گشت اما مشکل چیز دیگری است.انگار از معنای کلمه اتحاد و همدلی چیز زیادی باقی نمانده است.

در پایان سفر دست هایمان پر است از سوغات شیرین و رنگارنگ یزد .باقلوا و قطاب ،حاجی بادام، حلوا ارده و دیگر شیرینی های یزدی و ظروف سرامیک میبد.

شاید باز هم به یزد بیاییم و آن جاهایی را که به دلیل کمبود وقت ندیده گذاشته ایم ببینیم . هر شهری ارزش دیدن دارد،حتی طبیعت خشمگین کویر هم با نوروز بهاری می‌شود.شاید آن سال هایی که تنها برای دیدار اقوام و خویشان به یزد آمدیم هرگز نفهمیده بودیم این الماس کویر چقدر دیدنی است . این سفر به ما یاد داد که در دل کهنگی و فرسودگی هم زیبایی می توان یافت فقط به قول سهراب «چشم ها را باید شست» .

نگاه

کیومرث سامیا کلانتری

تفاوت از ناباوری تا باور

آتشکده یزد

ایام عید آتشکده یزد بازدید کنندگان زیادی داشت. کسانیکه سوال های زیادی داشتند. خیلی از سوال ها بی جواب ماند و کسی که سوال کننده را قانع کند وجود نداشت ، کسی که در آتشکده حقوق می گیرد تا پاسخگوی بازدید کنندگان باشد مشغول فروختن کارت بود و داخل آتشکده سمت راست هم یکی دیگر از اعضاء هیئت مدیره انجمن زرتشتیان یزد مشغول فروش کتاب و عکس و پوستر و... .

داخل حیاط آتشکده هم در گوشه ای مجله می فروختند و در گوشه شمالی آنهم چادر زده بودند و خلاصه هر کسی به کاری مشغول . زندگی خرج دارد باید زندگی کرد حالا این در آمد به چه بهایی اصلا برای دوستان مهم نیست .

در فرهنگ ما کسی که دانه می افشاند راستی می کارد و داستان انوشیروان و پیرمردی که درخت می کاشت مشهور است .

حالا آتشکده که نماد دین و فرهنگ ایرانی است درختهایش ایستاده می میرند . مسوول انجمن یزد می گوید یک نوع حشره باعث خشک شدن درختهای کاج شده درختانی که با بریده شدن شاخه هایش به همه چیز شباهت دارد جز درخت و چند نفری می‌گفتند باعث خشک شدن درختها آهک هایی است که پای آن کردند تا موزاییک کنند. اصلا نمی خواهند این درخت ها در حیاط آتشکده باشد چون عقیده دارند برگهای سوزنی درختهای کاج آب حوض جلو آتشکده را کثیف می کند. آدم از اینهمه کم لطفی در حق چنین جایگاه مقدسی دلش می گیرد.

از آتشکده یزد بیرون می‌آیم تابلوی بزرگ سفیدی که از همه می‌خواهد به هیچ کس تحت هیچ عنوان پول ندهم مقابل در خروجی‌دلگیرترم می‌کندو بد جوری توی ذوقم می‌زند. در حالیکه بخود می گویم این دوستان نمی دانند این سند افتخار یک ملت زنده و پویاست چرا چنین آنرا به سخره گرفته اند؟

آتشکده نوش

به سوی آتشکده نوش می رویم . آتشکده‌ای که بنا به سنگ نوشته‌اش بیش از ۶۰۰ سال قدمت دارد . باید سراغ خادم آتشکده که خدارحم بهرام نامدار نام دارد رفت و از وی خواست که در آتشکده را برایمان باز کند.

آتشکده نوش در شمال خیابان سلمان پارسی و در کوچه ای خشت وگلی وجود دارد . جایی‌که کسی حتی تصورش رانمی کند که آتشکده باشد ساختمانش ما را به یاد تاریخ دردناک گذشته می‌اندازد . آتشکده ایکه روزگاری در دل جوانان و نوجوانان زرتشتی جای داشت به طوری که به خاطر رفتن هر روزه دانش‌آموزان به آن از مدرسه‌راهی اختصاصی را به طرف آتشکده ساخته بودند.

آتشکده‌ای که خدارحم بهرام نامدار می گوید سی سال است خدمتش را می کند و مزدی دریافت نکرده . صبح و عصر برای خوراک آتش به آتشکده می آید و نگران اینکه نتواند ادامه دهد. نمی داند چرا کسی بسراغش نمی‌آید. می گوید هیزم های خوراک آتش را بوسیله (شاه باش) جمع می کنند و بقیه کارها بعهده وی است .

در پشت عینک ذره بینی اش می توان نگرانی آینده آتشکده نوش را در چشمانش دید. می گوید : می خواهم کلید را پس بدهم چون در اثر کهولت سن نمی توانم ادامه دهم .امیدوارم کسی باشد که به این مهم ادامه دهد. بنظر می رسد تمام فکر و ذکرش آتشکده نوش است و اینکه مبادا آتشش خاموش شود.

هنگام خداحافظی به این می اندیشم . میان کسی‌که در آتشکده یزد حقوق می گیرد و کارت می فروشد و آنکه در آتشکده نوش تمام هم و غمش این است که آتشکده پابرجا بماند چه شباهتی وجود دارد ؟

آتشکده راه چینه

بما گفته بودند که آتشکده‌ای در غرب خیابان بسیج که قبلا زرتشتی نشین بوده وجود دارد که آتشی روشن دارد. باید اول سراغ خادم آتشکده می رفتم تا با وی از آتشکده دیدن کنیم . خانه اش را بوسیله دوستی پیدا کردیم با وجود اینکه عید بود و مهمان داشت همراه ما به آتشکده آمد .

تابلویی بر سر در آتشکده نصب شده به این عنوان (آتشکده کهن زرتشتیان) ولی این آتشکده بنام آتشکده (راه چینه) معروف است برای اینکه زمانیکه می خواهی وارد آتشکده شوی باید از پلکانی پایین روی .

وارد که می شوی سمت چپ چاهی است که قدیم از آن آب می‌کشیدند و سه پله که بالا می روی اطاق آتش است با در آهنی که هیچ روزنه ای ندارد.

شیرین اردشیر که عینک ذره بینی به چشم دارد می گوید صبح‌ها فقط برای خوراک دادن آتش می آید و نگران اینکه چون چشمش درست نمی بیند با طی کردن عرض خیابان آنهم صبح زود تصادف کند و نتواند به خدمتش ادامه دهد. راستی تفاوت ره از کجاست تا به کجا . یکی فکر بودن خودش و زندگی بهتر و دیگری نگران ارزشها .

راستی ما با این خادمین راستین جماعت بها داده ایم ؟ بسراغشان رفته ایم ؟ از درد دلشان آگاه شده ایم ؟

ما بیدار شدیم

راشین جمشیدی

من از خواب بیدار شدم !
می گویند من با بیداری درختها . عطر گلها و صدای جویبار بیدار شدم .
من از خواب بیدار شدم!
می گویند من با زایش اشوزرتشت شادی کورش و پایکوبی انسان بیدار شدم . با بازگشت پرستو آواز گنجشک.نغمه سرایی جیرجیرک بیدار شدم .
من با صدای کودک شیرین زبانی که ایران ایران گفتنش گوش فلک را پر می کرد بیدار شدم .
من از خواب بیدار شدم !
می گویند با شکوفه سیب گلهای کوچک صورتی و تولد پروانه های نازک بال . با رونق لانه مورچه ها شروع دوباره تلاش زنبورها بیداری خرسها با خوابیدن ننه سرما آمدن بهار و امید تابستان بیدار شدم .
من با بیداری بهار بیدار شدم
بگو تا بگویند من و بهار با هم بیدار شدیم
ما از خواب بیدار شدیم !

چو ایران نباشد تن من مباد
بر این بوم و بر زنده یک تن مباد

همایش یک روزه

فردوسی بزرگ

فراخوان

در درازای تاریخ ایران فرومایگانی چون اسکندر و چنگیز هویت ملی ایرانی را لگد مال ستوران بیگانه کردند مردان بزرگی هم چون کورش کبیر و داریوش بزرگ و فردوسی‌بزرگ و امیر کبیر سعی در ایجاد و حفظ و احیای بزرگی و حشمت و جاه ایران داشتند .

گروه ایرانویج در هفته نامه امرداد برآن است تا برای بیداری آینده سازان ایران ، این چهره‌های ارزشمند تاریخ ایران را در مناسبتهای ویژه و با بهره گیری از اندیشه استادان به دوستداران تاریخ و فرهنگ ایران بشناساند .

۲۵ اردیبهشت۱۳۸۳ نخستین همایش از این دست با نام (فردوسی بزرگ) برگزار خواهد شد .

از همه اندیشمندان، دانشجویان و اساتید دعوت می‌شود با ارسال مقالات خود در زمینه «شاهنامه و فردوسی» در این همایش مشارکت کنند .

آخرین مهلت ارسال مقالات تا ۱۳ اردیبهشت ماه تعیین شده است.دوستداران می توانند خلاصه مقالات خود را حداکثر تا تاریخ تعیین شده به آدرس صندوق پستی ۱۴۴ـ ۱۵۸۵۵ تهران ـ امرداد ارسال کنند. تلفنهای ۱و۸۳۲۵۳۳۰ و ۸۸۲۵۲۱۲ و همراه ۰۹۱۲۱۰۶۸۵۹۰ پاسخگوی سوالات شما خواهند بود.

سخن آخر

تصویرها در آینه‌ها نعره می کشند:
-ما را از چارچوب طلایی رها کنید
ما در جهان خویشتن آزاد بوده ایم.
دیوارهای کور کهن ناله می کنند:
-ما را چرا به خاک اسارت نشانده اید؟
ما خشت ها به خامی خود شاد بوده ایم.
تک تک ستارگان ،همه با چشم های تر دامان باد را به تضرع گرفته اند
که ای باد!ما از روز ازل این نبوده ایم
ما اشک هایی از پی فریاد بوده ایم.
غافل ،که باد نیز عنان شکیب خویش
دیری ست کز نهیب غم از دست داده است
گوید که ما به گوش جهان ،باد بوده ایم!
من باد نیستم
اما همیشه تشنه فریاد بوده ام
دیوار نیستم
اما اسیر پنجه بیداد بوده ام
نقشی درون آینه سرد نیستم
زیرا هر آنچه هستم ،بی درد نیستم.
اینان به ناله ،آتش درد نهفته را
خاموش می کنند و فراموش می کنند
اما من آن ستاره دورم که آب ها
خونابه های چشم مرا نوش می کنند

روانشاد نادر نادر پور

می خواهم به دنبال شعر بالا ،گزیده هایی از افکار بزرگان و نظریه‌پردازان سیاسی-اجتماعی را بدون هیچگونه اظهار نظری-ولی با منظور و هدف خاص بیاورم .از خواننده انتظار دارم تا پایان همراه نوشته من بیاید تا انگیزه و اندیشه نهفته در آن را دریابد.

«به راستی که حقیقت به آسانی دست یافتنی نیست ،حتی پس از آن که به دست آمد می تواند به سادگی از دست برود.گاه اعتقادات باطل می‌تواند ،خواه دسیسه ای در میان باشد خواه نباشد ،بدون توجه به تمام نتایج تجربی ،به طرز شگفت آوری قرن ها دوام بیاورد.تاریخ علوم ،به ویژه تاریخ پزشکی سرشار از نمونه های بارز آن است.»

کارل پوپر

«در یک مورد من با دوستان خود هم عقیده نیستم و آن اینکه ابعاد فیزیکی هیچ چیز ،چندان تاثیری بر من ندارد.گستردگی آسمان ها هیچ احساس حقارتی در من به وجود نمی آورند.به یقین ستاره ها بزرگند ،اما نه می توانند بیندیشند و نه دوست بدارند ،حال آنکه این خصوصیات بیش از مطلق ابعاد بر من اثر می گذارند.»

رامسه-شیمی دان

«هیچ اقتدار انسان نمی تواند با فرمان ،حقیقتی به وجود آورد.و ما به این دلیل باید پیرو حقیقت باشیم که اقتدار انسان را ،بالندگی و پویایی می‌دهد.»

برتاندراسل

«تمایل طبیعی آدمی بر این است که رای خود را بر دیگران تحمیل کند.این تمایل چنان شدید است که تنها قدرت دیگر می تواند جلوگیر آن شود و چون قدرت و توانایی آدمی روز به روز فزونی می گیرد ،باید موانع بیشتری در برابر آن ایجاد گردد ،وگرنه ابن الوقتها و ریا کاران و همرنگ جماعت شوندگان بر اثر کوتاه شدن زمان ها همه جا را خواهند گرفت و سر انجام جامعه ای خواهد ماند که در آن اطاعت و فرمانبرداری ریشه استقلال فکر را براندازد و آدمیان به مشتی رعیت سر به زیر رام...تبدیل شوند»

جان استوارت میل

«من تشخیص داده ام که نفع جهان در این است که نژاد آریا بر آن حکومت کند. پس صلاح مردم آلمان- این دارندگان خلوص نژادی- در این است که برای اعمال رسالت خویش از من اطاعت کنند»

هیتلر

«اینها گرد تو می گردند ،با وز وز زنبورها .حتا به هنگامی که تو را میستایند ،ستایش شان نابجاست . می خواهند که جانت را و خونت را بمکند.

تو را چون یزدان یا همچون اهریمن نیایش می کنند. در آستانت شیون می کنند . به ایشان منگر. اینان جز چاپلوسی و ضجه و مویه نمی‌شناسند ...»

نیچه

«آدمی نه خوب است نه بد . حیات در ذات خود دارای استعدادی برای نمو و بسط و به فعل آوردن قوای نهفته است . وقتی راه زندگی مسدود شد و فرد تنها ماند و شک و ناتوانی بر او دست یافت ،به جانب تخریب و اشتیاق به قدرت و تسلیم رانده خواهد شد»

اریک فروم

«آنچه مردم را بیش از همه به وحشت می‌اندازد آزادی گزینش است . وحشت از اینکه تنهایشان بگذارند تا کورمال کورمال ،راه خود را در تاریکی برگزینند»

داستایوسکی

«شکی نیست که آزادی ،مستلزم مسوولیت است و بسیاری از مردم از خدا می خواهند که بتواند از زیر بار هر دو در بروند»

آلیزابا برلین

« قدرت در رنج دادن و تحقیر کردن است . قدرت در این است که مغز آدمی را متلاشی و تکه تکه کنی و بعد آن را به شکل جدیدی که دلخواه خودت باشد ،بسازی »

جورج اورول

« تا از سویی یک تغییر اساسی و معنوی در دلها به وقوع نپیوندد و از سوی دیگر به یک نتیجه اساسی درباره خصوصیات و کارکرد قدرت نرسیم ،همه انقلاب ها به انحراف کشیده می شوند. »

جورج اورول

«کشنده اسفندیار هم در این جهان اسیر شور بختی است و هم در آن جهان . و افزون بر آن خاندانی که رستم آن همه برایش متحمل رنج شده است بر باد می رود. و سرزمین شان لگدکوب تهاجم می گردد . بهای آزادی سنگین است . و داستان ،اگر تراژدی قدرت است حماسه حفظ آزادی نیز هست»

مصطفی رحیمی

« فرزندی که در خردسالی از زادگاه خود دور شده ،پس از سالها اقامت در دیار بیگانه با انبانی پر به وطن باز می گردد . در مهمان خانه ای که پدر و مادرش اداره می کنند منزل می گیرد(و به همان علتی که سهراب هویت خود را از رستم پنهان کرد)به آنان نمی گوید که کیست . شبانگاه پدر و مادر به طمع پولها ،او را - که تاشناس مانده - می کشند»

سوء تفاهم- آلبر کامو

شیرازی ها و جشن‌های نوروزی

خبرنگار امرداد ـ شیراز- شهرام پورفهی :زرتشتیان شیرازی امسال با تمهیداتی که قبلاً به عمل آورده بودند با همیاری مسافران نوروزی تعطیلات خوبی را برای مسافران و اهالی این شهر فراهم آوردند.

کمیسیون ورزش انجمن زرتشتیان شیراز ، امسال نیز با برپایی دفتری برای توزیع نقشه وبروشور و ارائه خدمات و فراهم نمودن سفارشات مسافران واجرای برنامه‌های متنوع سعی در خدمت رسانی به مسافران نوروزی داشت.لازم به ذکر است که امسال حدود ۲۷۵ نفر از زرتشتیان در روزهای نوروزی در محل پذیرشگاه آدریان شیراز اسکان یافتند.

روز سوم فروردین با مشارکت ۷۵ نفر برنامه کوهپیمایی اجرا شد.

روز نهم فروردین همین تعداد در توری یکروزه به شهر بیشاپور شرکت کردند.

چهارمین دوره مسابقات پنج گانه نیز روز هفتم فروردین با حضور ۵ تیم ازشهرهای شیراز وتهران و کرمان و اصفهان برگزار شد تهران و کرمان و شیراز به ترتیب اول تا سوم شدند.

مسابقه نقاشی ویژه کودکان برنامه دیگری بود که نقاشی کوروس شهریاری نوجوان کرمانی به خاطر استفاده مناسب از فضا و رنگ‌آمیزی به عنوان اثر برگزیده شناخته شد. البته داوران از کار بهروز فرودیان نوجوان یزدی هم تقدیر کردند.

جشن زادروز (اشو) زرتشت نیز در روز ششم فروردین در محل تالار روانشاد یزدانی با برنامه‌های شاد و متنوع اجرا شد .

همچنین از روز دوم تا هفتم فروردین نیز در محل موزه پارس شیراز زرتشتیان و کلیمیان این شهر نمایشگاهی با نام «سفره‌های نوروزی» برگزار کردند که مورد استقبال بی‌نظیر بازدیدکنندگان قرار گرفت.

بهترین پاداش مزدا به کسانی خواهد رسید که نام نیکی از خود به یادگار گذارند (گاتها)

با سپاس از نیکی های وزارت گرامی ارشاد اسلامی ایران به ویژه امور اقلیت ها جناب آقای سعید تقوی (ریاست) و آقای سعید محسنی که همانند سالهای پیشین در انتشار سالنمای راستی ۱۳۸۳-۳۷۴۲ زرتشتیان یاور بودند .

با سپاس از نیکی های موبد موبدان جهانگیر اشیدری - موبد کوروش نیکنام - موبد بهزاد نیکدین - موبد رستم پزشنی انجمن های زرتشتیان اهواز - شیراز - کرمان - کرج - زاهدان - یزد - نرسی آباد- نصرت آباد- خرمشاه - قاسم آباد و گاتها پویان یزد

بهدینان گرامی : دکتر خسرو دبستانی (نماینده زرتشتیان ایران) جمشید خسروانی (وکیل پایه یک دادگستری)- مهندس افلاطون ضیافت - مهندس رستم یگانگی (شرکت آبیاری یگانگی) دکتر دینیار هرمزدی (مهد و پذیرشگاه دکتر پرورش) دکتر کسرا وفاداری (گروه فرهنگی پتاهو)سازمان فروهر- بنیاد خیریه شاه جهان ده موبد- بنیاد فرهنگی جمشید و هفته نامه امرداد- دکتر کتایون مزداپور- فرنگیس مزدا پور - مهربان کوشش ـ پریوش فرودی - سهراب سلامتی - پرویز کشاورزیان - خدابخش سلامتی بهرامی (نمایندگی بیمه آسیا)-پلاستیک سازی دهنادی- ماشین سازی وسپان . بازرگانی شهریار- شرکت راستین مسکن (یزد)- پیمانکاری ۱۰۱ (یزد)-دبستان دینیاری (یزد)- همیاران (نمایندگی های فروش در سراسر ایران و جهان) و اسفندیار خسرویانی که با نگارش زیبای دین دبیره در انتشار سالنما یاور بودند .

نام نیک همه بهدینان و ایرانیان که در انتشار سالنمای راستی یاور بودند پایدار باد

امرداد
www.amordad.4t.com

تلفن‌های تماس با امرداد: ۸۳۲۵۳۳۰ ۸۳۲۵۳۳۱ ۸۸۲۴۸۰۶
نمابر: ۸۳۲۵۳۲۹

دوشنگ به آوین ۷۳۱۴ ۰۹۱۳
Bar O Bar Iran
ساعت حرکت: ۹ شب
تهران ویزد

بنیاد فرهنگی هنری جمشید
با شاد باش نوروزی به شما فرهنگ دوستان
عزیز اعلام میدارد
دوره جدید کلاسهای فرهنگ ایران باستان
دکتر غیاث آبادی
تفسیر گاتها
دکتر حسین وحیدی
شاهنامه خوانی
بابک سلامتی
و
کلاسهای هنری و موسیقی
کلاسهای کنکور و تقویتی
ساعت ۷.۴ بعد از ظهر در خدمت شما هستیم

مشاور املاک شما همکیشان
در کرج
رستم پرویزی
تلفن :۹و۲۵۰۰۵۲۷و۲۵۰۶۰۱۸ـ۰۲۶۱
نشانی:کرج ،عظیمیه ، خیابان شمس
پلاک ۱۷۰

ابراز همدردی
سر کار خانم پریمرز روانیان
در گذشت پدر گرامیتان ،
روانشاد رستم روانیان
را به شما و خانواده محترم تسلیت عرض نموده ،
دبیرزیوشنی بازماندگان را
از اهورامزدا خواهانیم .
سازمان زنان زرتشتی

مشاور املاک شما در کرج
مسکن پارسیان
تلفن: ۴۴۱۴۹۶۳ـ۰۲۶۱
۴۴۲۶۸۶۷ـ۰۲۶۱
نشانی: گوهر دشت. فلکه اول. جنب بانک مسکن

موبایل کامبیز
o سیم کارت ـ فیش
o گوشی نو و کارکرده ـ نقد و اقساط
o سیستم موبایل ماهواره ای (ثریا)
o خطوط تلفن ثابت تمام مناطق
۶۵۲۵۹۸۸ـ۶۵۲۴۶۰۸ـ۶۵۲۰۵۸۰
۶۵۲۵۹۸۷ـ
موبایل ۰۹۱۳۲۲۳۳۲۴۴

مهد کودک ، آمادگی
و مرکز پیش دبستانی
سپند
تلفن :۸۹۶۹۴۴۱

مشاور املاک راستین
خرید . فروش . رهن . اجاره
پر. بلوار با کفاد نبش کوچه هزار دریکت
۷۲۴۳۱۲۴
TEL

عید شما مبارک
فروشگاه لوازم آرایش بهداشتی
باران
جدیدترین عطرها با بهترین قیمت
از ساعت ۹/۳۰ تا ۲۲/۳۰ هر روز
نشانی: یوسف‌آباد، اسدآبادی
بالاتر از میدان فرهنگ
جنب پیتزا دربدر
تلفن: ۸۰۶۴۷۱۵
باران

پلاستیک سازی دهنادی
تولید کننده
انواع لوله های مویی و پروفیل پلاستیکی
از ۱/۵ تا ۲۵ میلیمتر
نشانی کیلومتر ۱۷/۵ جاده مخصوص کرج
خیابان دارو پخش. خیابان مهندس خودکار
تلفن :۳۸۳۱۴۴۲ ـ۰۲۶۲

راستین مسکن
در خدمت همکیشان محترم
خرید ، فروش ، رهن و اجاره
آدرس: یوسف‌آباد، میدان فرحبخش
(سلمان)، خیابان شهریار ، پلاک ۱۳۴
تلفن: ۸۰۲۳۶۴۲
۸۰۲۵۳۵۲

دفتر وکالت
فرامرز ضیاطبری
(وکیل پایه یک دادگستری)
خیابان آزادی ، روبروی وزارت کار ، کوچه بامدادان ، پلاک ۴۱ (داخل بن بست)
تلفن : ۶۸۷۵۵۴۹
شنبه ـ دوشنبه ـ چهارشنبه ، ۵ تا ۸ بعد از ظهر

دکتر فرشید اختری
جراح دندانپزشک
- سفید کردن دندانهای بد رنگ
- بستن فاصله بین دندان ها
- درمان ریشه (عصب کشی) بدون درد در یک جلسه
- ترمیم همرنگ دندان با اشعه
- ساخت دندان مصنوعی ثابت و متحرک
- ارتودنسی
- نصب نگین روی دندان

طرف قرار داد : بیمه خدمات درمانی و تامین اجتماعی
ویزیت جهت همکیشان عزیز رایگان می باشد .
میدان گلها ، ساختمان پزشکان ویدا - طبقه دوم
تلفن ۶۳۸۴۸۹

نشانی جدید
دفتر وکالت پری سیما آذرکیوان
بزرگراه صدر (بریدگی قیطریه - بلوار کاوه - شمال)
خ بهار جنوبی - خ نادر - پلاک ۱۰ - واحد ۱
تلفن همراه : ۰۹۱۲۲۱۴۶۱۱۴
پذیرایی :
۵ تا ۷ بعد از ظهر روزهای زوج با وقت قبلی

یسنا کامپیوتر
نشانی : ولیعصر- بالاتر از چهار راه طالقانی- مرکز کامپیوتر ایران- ورودی دوم پلاک ۸۴۰
تلفن: ۱۷ ـ ۸۸۰۵۱۲۸
۰۹۱۱۲۳۴۲۹۴۷

از این پس می توانید هفته نامه امرداد را از انتشارات فروهر و انتشارات توس تهیه کنید.

امرداد
هفته نامه (هم اکنون دو هفته یکبار)
خبری.فرهنگی.اجتماعی
ناشر : بنیاد فرهنگی جمشید،جاماسبان،
صاحب امتیازومدیر مسئول:جمشید کیومرثی
سردبیر : کیوان هور
مشاور سردبیر : بوذرجمهر پرخیده
مدیر داخلی: آرش نورافروز
مدیر هنری: کیخسرو خادم
لیتوگرافی و چاپ :کیان
نشانی: خردمند شمالی. کوچه ۶،شماره ۲ کد پستی ۱۵۸۵۸
صندوق پستی: تهران- ۱۴۴ـ۱۵۸۵۵/۱
تلفن : ۱- ۸۳۲۵۳۳۰ نمابر: ۸۳۲۵۳۲۹
مقالات چاپ شده الزاما نظر امرداد نیست .امرداد درویرایش مطالب آزاد است
.امکان بازگرداندن مطالب داده شده به امرداد وجود ندارد.
استفاده از مطالب چاپ شده در امرداد ، تنها با ذکر منبع آزاد است
پست الکترونیک: amordad @parsimail . com

هفته نامه فرهنگی
امرداد
Amordad
سپیدهٔ دم و خورشید
سایت امرداد: www.Amordad.4t.com

اشتراک امرداد پاسخی است به نیاز جامعه
امرداد نخستین هفته نامه مستقل زرتشتیان

هزینه اشتراک داخلی (یکساله):
پست عادی: ۳۶/۵۰۰ ریال
هزینه اشتراک خارجی (یکساله):
پست عادی: ۱۳۹/۰۰۰ریال

۱- ارسال نشریه برای درخواست هایی که پیش از پانزدهم هر ماه به بخش مشترکین برسد از اول ماه بعد آغاز می شود.
شما هم برای استقلال و عدم وابستگی امرداد همت کنید می‌توانید امرداد را از پرفی از دکمه‌های روزنامه فروشی نیز تهیه فرمایید .

۲- پس‌لرز یزد و چهاشتراک به حساب بانکی بانلقین های ۸۳۲۵۳۳۱و۱۲ ۸۸۲۵۲ و ۸۳۲۵۳۳۰ شماره حواله خود را اطلاع دهید تا بلافاصله در لیست مشترکین امرداد قرار بگیرید.
۳- آدرس به صورت کامل و خوانا نوشته شود. قید شماره تلفن و کد پستی ده رقمی در بهتر رسیدن نشریه بسیار اهمیت دارد.

نشانی : تهران . خردمند شمالی . کوچه ششم . شماره دو . صندوق پستی ۱۵۸۵۵/۱۴۴

برای اشتراک یا خرید امرداد در تهران و یزد و اهواز می‌توانید به یکی از نمایندگی های امرداد مراجعه نمایید :
۱- تهران . فروشگاه لوازم التحریر مهرتن میدان فرحبخش .آقای افسر کشمیری. تلفن: ۸۰۲۴۲۵۶
۲. تهران . خیابان میرزاکوچک خان ، جنب آدریان تهران ، شماره ۱۰ طبقه اول آقای داریوش سلطانی پور تلفن: ۶۷۲۱۴۴۴
۳. کرمان . خ شهید باهنر. داد بین آبشاه و هرام ابزد. آقای سوزک شهروان. تلفن: ۲۲۳۲۲۱
۴- یزد- نقلاب نرسیده به سینما فرهنگ کتابفروشی بزرگمهر آقای فریبرز یزدانی . تلفن ۵۲۵۲۸۱۲
۵-یزد- بلوار شهید صدوقی - روبروی تالار شهر . کتاب فروشی کورش . برادران اخوی جو تلفن: ۷۲۵۰۱۵۱
۶. اهواز : کیان پارس ، نبش خیابان ۱۷ مجتمع فرهنگی دینی زرتشتیان اهواز آقای تورج - سلطانی پور تلفن‌دک: ۳۳۷۵۵۵۸ پاتگاه: ۳۳۷۲۷۷۰

برای اشتراک یا خرید امرداد در تهران و یزد و اهواز می‌توانید به یکی از نمایندگی های امرداد مراجعه نمایید :
نام و نام خانوادگی : .....
سن : .....تاریخ تکمیل فرم: .....
شماره حواله یا فیش بانک : .....
شهرستان: ..... خیابان: .....
کوچه: ..... پلاک : ..... طبقه : .....
کد پستی ده رقمی : .....
تلفن تماس: .....
E.mail: amordad@parsimail.com
نوع پست: ☐ عادی
نوع درخواست: ☐ اشتراک جدید ☐ تمدید اشتراک

می توانید بهای اشتراک را به حساب جاری ۸۷۸/۸ بانک ملت شعبه سازمان صنایع ملی ، کد ۶۳۵۴/۵ (تهران) قابل واریز در کلیه شعب بانک ملت در سراسر کشور به نام جمشید کیومرثی واریز و اصل رسید را به همراه فرم اشتراک تکمیل شده به نشانی : تهران ، صندوق پستی ۱۴۴-۱۵۸۵۵ ارسال نمایید .یا شماره حواله پرداختی خود را با شماره تلفن‌های ۳۱-۸۳۲۵۳۳۰ و ۸۸۲۵۲۱۲ به ما اطلاع دهید .همچنین می توانید از طریق نمایندگی‌های امرداد در تهران و شهرستان‌ها نیز اقدام بفرمایید .نمابر شماره ۸۳۲۵۳۲۹ در تمام مدت آماده‌ دریافت تصویر فیش بانکی مربوط به پرداخت اشتراک شما خواهد بود.